**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010930**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر تقریب مرحوم آقا ضیاء بود در اثبات قیام استصحاب، مقام قطع موضوعی. ایشان فرمودند که روایت از نقض عملی یقین نهی کرده است. شما چه آثار قطع طریقی را، آثار قطع از آن جهت که طریق به واقع هست را بار نکنید چه آثاری که قطع بما هو موضوعٌ من الموضوعات، آثارش را بار نکنید بالأخره نقض عملی کردید. مرحوم آقای صدر در پاسخ فرموده بودند که دو پاسخ داده بودند، پاسخ اوّل این هست که یا نقض را ما به معنای ضد ابرام می‌گیریم، در نتیجه نقض یقین به اعتبار ابرام یقین به متیقن هست. یقین به وسیلۀ، چون کاشفیت در متیقن دارد و با متیقن در هم پیچیده شده این ابرام را شما می‌خواهید از بین ببرید. این مربوط به یقین طریقی است نه طریق موضوعی که ما اشکال کردیم که این معنا در یقین موضوعی طریقی هم هست، بلکه بنابر تفسیر مرحوم حاج شیخ در همۀ اقسام یقین موضوعی هست، چه یقین موضوعی طریقی چه یقین موضوعی وصفی. اشکال دوم آقای صدر این هست که حتی ما نقض را حمل کنیم بر رفع، و در مقابل ابرام نگیریم باز هم نقض عملی رفع ید از آثار شرعیۀ یقین را شامل نمی‌شود، رفع عملی یقین، رفع ید از آثار عقلیۀ شیء من التنجیز و التعذیر هست.

بعد ایشان می‌گوید: «و الشاهد على‏ ذلك‏ أنّه‏ لا يستحسن عرفاً إسناد النقض إلى ما لا توجد له إلّا آثار شرعية، و ليس له أثر التنجيز و التعذير، فلا يستحسن مثلًا أن يقال: لا تنقض الماء بالتغيّر، بمعنى لا ترفع اليد عن أحكام الماء بتغيّره، أو لا تنقض جنون الشخص بمجرّد مضيّ مقدار من الزمان، أي: لا ترفع اليد عن أحكام جنونه من الحجر و غيره بمجرّد مضيّ الزمان.»

بعد ایشان می‌گویند سرّ این که نقض عملی رفع ید از آثار شرعیه را شامل نمی‌شود این هست که موضوع حکم مقتضی عمل بر طبق حکم نیست، بلکه این مطلبی که ایشان مطرح می‌کنند حالا توضیح می‌دهم. که ما عرض می‌کردیم که دلیل استصحاب مثال روشنش موضوعات حکم است. این معنا ندارد شما بگویید که این دلیل استصحاب فقط ناظر به یقین به حکم که نیست، ناظر به یقین موضوع هست. و یقین موضوع اگر قرار باشد موضوع حکم مقتضی عمل بر طبق حکم نباشد، یقین به این موضوع هم مقتضی عمل بر طبق حکم نیست. فرقی بین خود موضوع حکم و یقین موضوع نیست که اینجوری شما مشی می‌کنید. بعد یک ان قلت و قلتی می‌کنند که من وارد آن ان قلت و قلت نمی‌شوم.

صحبت سر این بود، این دو تا مثالی که مرحوم آقای صدر می‌زنند «لا تنقض الماء بالتغيّر ... أو لا تنقض جنون الشخص بمجرّد مضيّ مقدار من الزمان» انصافش این است که اینها عرفی نیست. استحسان عرفی ندارد همانجوری که آقای صدر گفتند. خب ما که می‌گوییم یقین به موضوعات هم تعلق می‌گیرد یعنی نقض به موضوعات احکام هم تعلق می‌گیرد چجوری می‌خواهیم این را توجیه کنیم؟ پاسخ مطلب نکته‌ای هست که این نکته کل مسیر بحث را تغییر می‌دهد خودش یک تقریب روشن‌تری هست بر اختصاص ادلۀ استصحاب به یقین طریقی و این که یقین موضوعی را شامل نمی‌شود ولی با تقریبی غیر از تقریبی که آقای صدر مطرح می‌کنند. توضیح ذلک این که کلمۀ نقض به معنای از بین بردن و خراب کردن و نابود کردن است، نه به معنای باز کردن. ما قبلاً این را اشاره کردیم که نقض به اعتبار نقض، نقض گاهی اوقات نقض الحبل به کار می‌بریم، گاهی اوقات نقض البنا به کار می‌بریم. اینجور نیست که نقض در خصوص این که در این بحث‌ها فقط نقض الحبل را در نظر گرفتند بعد گفتند در نقض یک التفاف و پیچیدگی وجود دارد، در منقوض که به وسیلۀ نقض آن پیچیدگی باز می‌شود. نقض فقط در مورد حبل نیست. در خصوص حبل یک پیچیدگی دارد که، و با وجود نقض آن پیچیدگی‌اش از بین می‌رود. و این که نقضتُ البناء، نقضتُ العهدَ، نقضتُ، نقض عهد هم معلوم نیست استعاره از نقض الحبل باشد. ممکن است استعاره از نقض البناء باشد. نقض یعنی یک شیء را از بین بردن، نابود کردن. طناب هویتش به آن پیچی هست که دارد. شما وقتی طناب را باز کردید، طناب را نابود کردید. آن مادۀ خامش طناب نیست، طناب به آن هیئت اتصالیه‌اش است. وقتی شما هیئت اتصالی این را از بین بردید، از بین رفته. ما در نقض عهد هم تشبیه این هست که وقتی شما به عهد عمل نمی‌کنید، عهد را نابود کردید، عهد را از بین بردید. نقض الشیء به معنای از بین بردن شیء هست. ببینید در چه صورتی ما یک شیء را، یک موقعی شیء را حقیقتاً انسان از بین می‌برد، آب را نابود می‌کند، به معنای حقیقی. معنای مجازی نقض در جایی هست که شما اثر لا ینفک شیء را از شیء سلب کنید. این که لا تنقض الماء بالتغیّر عرفی نیست به دلیل این که این آب را شما حکم به طهارتش نکنید، حکم به نجاستش کنید، آب را که از بین نبردید که، آب ممکن است پاک باشد، ممکن است نجس باشد. طهارت و نجاست اثر لا ینفک، اثر دائمی، اثر دائمی شیء را اگر از شیء گرفتیم کأنّ شیء را نابودش کردیم. احکام شرعیه به خصوص احکام شرعیه‌ای که بر بعضی از اصناف شیء، حالا این مثال لا تنقض الماء بالتغیر این اثر، اثر ماء هست در یک حالت خاصی که می‌تواند آن اثر را هم نداشته باشد. طهارت و نجاست آن اثر آب هست. اثر آب در جایی که مطهری برایش نیامده. این به مجرد این که این آب قبلاً پاک بوده، حالا ما حکم به طهارتش نمی‌کنیم می‌گوییم نجس است، آب را که نابود نکردیم. نابود کردن آب این هست که این اثر تکوینی یا شرعی دائمی شیء را از بین ببریم. یقین یک اثر دائمی دارد، آن یک اثر این هست که متیقن را نشان می‌دهد، طریقیت دارد، کاشفیت دارد. اگر ما یقین را بگوییم که دیگر کاشفیت ندارد، یقین را نابود کردیم. یقین یعنی هویتش کاشفیت و طریقتش است. لا تنقض الیقین بالشک می‌گوید بابا این یقین را با شک آن را که ما به وسیلۀ یقین متیقن را می‌بینیم و متیقن را در نزد خود ثابت می‌بینیم که خاصیت ذاتی یقین است، اینجا حالا خاصیت تکوینی‌اش هم هست. خاصیت ذاتی یقین که نشان دادن متیقن هست این را می‌گوید با شک از بین نبر. اما این که شما آثار شرعیۀ یقین را از بین ببرید، یقین که لازم نیست این آثار شرعیه را داشته باشد. ممکن است داشته باشد، ممکن است نداشته باشد. مجرد این که ما حکم نکنیم به آثار شرعیۀ آن یقین، یقین را از بین نبردیم. از بین بردن یقین به این هست که آثار دائمیۀ شیء را از بین ببریم و این فقط برای آثار یقین طریقی است. یقین موضوعی حالا چه موضوعی طریقی باشد، چه موضوعی وصفی باشد اثری هست که شرعاً به او اعطاء شده، دائمی هم نیست، ممکن است شرع بدهد، ممکن است ندهد. روی همین جهت اگر این یقین این اثر را نداشته باشد نداشتن این یقین باعث نمی‌شود که این اثر موجود نباشد. حالا یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم، ما در واقع در لا تنقض الیقین بالشک اصلاً با شک یقین از بین رفته. وقتی شک می‌آید یقین از بین رفته، لا تنقض الیقین بالشک می‌خواهد بگوید نگو یقین از بین رفته، بگو الآن یقین موجود است. این که می‌خواهیم بگوییم بگو یقین موجود است، آن حیثیتی که باعث می‌شود شک آن یقین را نابود کند. می‌گوید این شک نمی‌تواند آن یقین را نابود کند. شک به چه اعتبار یقین را نابود می‌کند؟ به اعتبار این که، یعنی فرق یقین و شک چی است؟ یقین کاشف از واقع است. شک کاشف از واقع نیست. اینجا یقین می‌گوید با آمدن شکی که باعث می‌شود یقین از بین برود،یعنی دیگر به وسیلۀ آن ما کاشفی از واقع نداشته باشیم، نه، بگو هنوز کاشف از واقع داریم. آن حیثی که اینجا به آن حیث دلیل ما ناظر هست، حیث طریقیت یقین هست که آن طریقیت یقین با آمدن، خود طریقیت یقین هویت یقین است، طریقیت یقین چیزی غیر از یقین، یقین همۀ چیزش طریقیت است. با آمدن شک آن طریقیت از بین می‌رود یعنی یقین از بین می‌رود. می‌گوید با آمدن شک نگو یقین از بین رفته، یقین موجود است. بگو یقین موجود است یعنی چی؟ یعنی آن حیثی که شک آمد آن یقین را از بین برد، حیثی که ذاتاً شک یقین را از بین می‌برد. که آن حیث یقین آخر، ما یک یقینی که داشته باشیم این یقین به وسیلۀ یقین آخر از بین می‌رود. از بین می‌رود یعنی طهارت لباس مثلاً در نزد من کشف می‌شود، با یقین آخر، نجاستش در نزد من ظاهر می‌شود. می‌گوید شما، این که اینجا یک کاشفی دارید و واقع را برای شما نشان می‌دهد، تا یک کاشف دیگری نیاید که ضد واقع را به شما نشان می‌دهد، با عدم الکاشف، کاشف را از بین رفته ندان. و این نکته هست که اصلاً مرحوم سید می‌گوید که یقین ظهور دارد در یقین طریقی. این به طور کلی، این که ما تصور کنیم یقین ظهور داشته باشد در یقین طریقی درست نیست. اگر یک دلیلی گفته باشد اذا تیقنتَ بشیءٍ فلان کار را بکن. یعنی یقین طریقی است؟ نه یقین موضوعی است. یقین هیچ ظهور ندارد در این که یقین طریقی باشد. اگر یقین در موضوع دلیل اخذ شد ظاهر یقین موضوعیت است اصلاً، ولی اینجا دلیل این شکلی نیست. اینجا می‌گوید که به وسیلۀ شک یقین را نابود شده فرض نکن، شک چی کار می‌کند؟ شک می‌آید آن کاشفیت یقین را می‌زند. کاشف ما را نابود می‌کند. می‌گوید به وسیلۀ شک که عدم الکاشف هست آن کاشف را از بین نبر، بگو هنوز هم کاشف دارم. این چیزی که از ظاهر دلیل استفاده می‌شود این است، بنابراین این که شما این یقین یک اثری داشته باشد، این دو بیان شد، توجه بکنید من این بیانی که اینجا دارم عرض می‌کنم دو بیان است. یک بیان این هست که جایی که نقض یقین به شک اصلاً نقض به شیءای تعلق می‌گیرد که آن شیء اثر واقعی‌اش را، اثر دائمی‌اش را نداشته باشد. اگر یک شیءای اثر لا ینفکش را نداشته باشد می‌توانیم بگوییم آن شیء نیست. ولی اگر یک شیء اثر لا ینفکش را داشته باشد آن شیء هست. بودن و نبودن شیء به داشتن اثر دائمی و نداشتن اثر دائمی هست. این یک بیان.

یک بیان دوم که بیان دقیق‌تری است، آن این است که این جا اصلاً اینجور نیست که یقین موجود باشد، آخر یک موقعی هست یقین موجود است، شما می‌خواهید این یقین موجود را معدوم فرض کنید. یقین موجود در صورتی معدوم فرض می‌شود که آثار ذاتیه‌اش را نداشته باشد. ولی اگر یقین موجود آثار ذاتیه‌اش را داشته باشد کأنّ موجود است. ولی ما نحن فیه اصلاً این نیست. ما نحن فیه یقین از بین رفته به وسیلۀ شک. می‌گوید این یقینی که به وسیلۀ شک از بین رفته نگو از بین رفته، بگو موجود است.

شاگرد: هم آثار دائمی‌اش هم آثار قطعی‌اش

استاد: نه، بحث این هست به وسیلۀ شک آن چه حیثیت یقین از بین رفته؟

شاگرد: هم حیث آثار

استاد: نه آن چیزی که ذاتاً می‌گوییم وقتی یقین هست با آمدن شک از بین می‌رود. آن که ما بخواهیم یک آثار دیگری که یقین دارد بگوییم آن آثار هم با شک از بین می‌رود آن ظهور دلیل نیست. بحث ما بحث استظهاری است. ما می‌خواهیم بگوییم که این دلیل می‌خواهد این را بگوید، می‌خواهد بگوید شما وقتی شک آمد، شک چه کار می‌کند؟ شک با از بین بردن آن هویت یقین، یقین را از بین می‌رود. که هویت یقین آن طریقیت است. این می‌خواهد بگوید آن طریقیت شیء موجود است. این طریقیت شیء موجود است یک موقعی به لحاظ این است که شارع مقدس احکامی که برای آن طریقیت بار کرده است را بخواهیم بگوییم بار کند، یا به لحاظ این که خود آن طریقیت آثاری دارد. این که ما این دلیل را ناظر به آثار شرعیۀ طریقیت بگیریم، آثاری که این طریقیت همیشه دارد یا همیشه ندارد، این ظهور دلیل در این نیست. ظهور دلیل، بحث استظهاری است، من بحث، بحث چیز نیست، بحث برهان بردار و امثال اینها نیست. ما می‌خواهیم بگوییم ظهور دلیل در این هست که آثار لا ینفک یقین را می‌خواهد بگوید موجود است، یعنی خود یقین که موجود نیست. به اعتبار این که این یقین اثر لا ینفکش موجود است می‌خواهد بگوید یقین موجود است.

شاگرد: متیقن اوّل است یا دوم است؟

استاد: دوم است. می‌گوییم این یقین معدوم است، یقین نیست. این که یقین نیست مجرد این که این یقین بعضی از آثار شرعیه‌اش موجود باشد ولو آثار چیز، این ظهور دلیل در این نیست که می‌خواهد بگوید که همۀ آثار یقین موجود است، ما می‌خواهیم بگوییم ظهور دلیل در این هست که، حتی بیان دوم را هم می‌خواهم بگویم، بیان دوم روی این مطلب آثار دائمی بودن شیء تکیه دارد. می‌خواهد بگوید شما یقینی که تکویناً غیر موجود است، موجود بیانگار. یقین غیر موجود را موجود بیانگار. مصحّح این موجود انگاری چی است؟ یک موقعی شما می‌گویید که آن یقین یک اثر تکوینی دارد، یک اثر دائمی دارد، آن اثر دائمی‌اش را می‌گوید بار کن. به تعبیر دیگر من اینجور عرض بکنم، یک بحثی آقایان دارند در بحث در حدیث رفع که آیا حدیث رفع ناظر به رفع جمیع الآثار است یا ناظر به رفع اثر ظاهر است؟ به نظر ما حدیث رفع ناظر به اثر ظاهر است. و ناظر به جمیع آثار نیست. این که بخواهد ناظر به جمیع الآثار باشد مؤنۀ زائد دارد. ما اینجا این را می‌خواهیم بگوییم، می‌گوییم یقین با آمدن شک تکویناً از بین می‌رود. اثر ظاهر یقین آن لازمۀ لا ینفکش است. لازمۀ دائمی‌اش است. اما لازمه‌های غیر دائمی‌اش آن اثر ظاهر یقین نیست. این که می‌گوید بگو یقین موجود است ظاهرش این است که آن اثر لا ینفکش، اثر دائمی‌اش را می‌خواهد بگوید موجود است.

شاگرد: آثار شرعیه‌ای که برای خود یقین جعل شده می‌فرمایید دائمی نیست.

استاد: نه این که دائمی نیست، می‌تواند باشد، می‌تواند نباشد.

شاگرد: در مورد چیزهای دیگر، مثلاً خمر، خمر هم اثر دائمی‌اش حرمت نیست، چون شارع به آن حرمت داده حرام شده. یقین هم چون یقین به فلان شیء را موضوع اثر قرار داده

استاد: نه بحث سر این است که اثر ظاهری بودن شیء. ببینید بعضی چیزها هست که ولو اثر شرعی، بحث ما دائمی و عدم دائمی بودن خودش خصوصیت ندارد. اثر ظاهری بودن و ظاهری نبودن است. بحث این است که اگر آن آثار یقین، آثاری باشد که خیلی وضوح داشته باشد قبول می‌کنم. من عرضم این هست که ظاهر دلیل این هست اثر ظاهر یقین را بار کن. ما آثار شرعیه‌ای برای یقین نداریم که اثر ظاهر یقین باشد.

شاگرد: اگر یک یقین خاصی اثر ظاهر

استاد: ظاهر داشته باشد بله قبول می‌کنیم. ولی عملاً نه، عملاً خود یقین را اینجا موضوع قرار داده، نه یقین خاص را. خمر اثر ظاهرش حرمت شرب است ولو اثر شرعی‌اش هست. یک موقعی می‌گویید الفقّاع خمرٌ. الفقّاع خمرٌ یعنی آن اثر خمر از فقاع بار می‌شود. اثر ظاهری خمر که حرمت است، یعنی فقاع هم حرام است. اینجا بحث سر این است، اینجا ما می‌گوییم یقینی که موجود نیست، آن یقین غیر موجود را موجود فرض کن. مصحح این چی است؟ مصحح این این هست که یقین یک اثر ظاهری دارد، اثر ظاهری یقین کاشفیتش هست. بله اگر فرض می‌کردید که یقین در شرع مقدس یک اثر ظاهری داشت، می‌پذیرفتیم. بحث ما خصوصیت شرعی بودن و تکوینی بودن نیست، ما نمی‌خواهیم بگوییم که حتماً باید ناظر به اثر تکوینی شیء باشد. اصلاً اثر شرعی که روشن‌تر است. ولی باید اثر ظاهر شیء باشد. فرض کنید شما ما می‌گوییم الخالة کالأم. مادر ارثش مثلاً یک ششم است، این که مادر ارثش یک ششم است اثر ظاهری مادر نیست که، مادر آن چیزی که در شرع اثر دارد این است که احترام دارد، حرمت دارد. این الخالة کالام که می‌گویند یعنی حرمت مادر برای خاله هم ثابت است. اثر باید آن چیزی باشد ولو اثر شرعی باشد، اثر ظاهری باید باشد. احکام شیء با تنزیلات جاری نمی‌شود. مطلق احکام شیء، آثار ظاهری جاری می‌شود. بحث من این هست که اینجا این که یک یقین معدوم را موجود فرض کنیم ظاهرش این هست که این یقین ولو خودش نیست اثرش هست. اثر یقینی که با بودنش کأنّ آن یقین موجود است کاشفیتش است، طریقیتش است، نه تنجیز و تعذیر. و تنجیز و تعذیر معلول کاشفیت است. آقای صدر بحث را گذاشته روی تنجیز و تعذیر که اثر عقلی شیء است، نه اثر تکوینی شیء. اثر تکوینی شیء را که نتیجه‌اش آن تعذیر و تنجیز عقلی است. شارع مقدس ابتداءً می‌خواهد این را بگوید، می‌گوید شما نگو یقین موجود نیست، در نتیجه متیقن را موجود فرض نکن، مکشوف فرض نکن. یقین وجودش باعث می‌شود که متیقن مکشوف باشد، متیقن ثابت باشد. اثر ظاهری یقین ثبوت المتیقن است، می‌گوید در ظرفی که شک داری ثبوت المتیقن بگو هست. ثبوت المتیقن که بود این ثبوت المتیقن آثاری دارد. یعنی آن چیزی که مدلول ابتدایی دلیل هست آن این هست که ثبوت المتیقن محقق بشود. ثبوت المتیقن وقتی محقق شد اثرهای ثبوت متیقن بار می‌شود. دیگر حالا آثار عقلی‌اش، هر چی می‌خواهد باشد، باشد. بنابراین آن نکته‌ای که ما اینجا می‌خواهیم رویش تکیه کنیم این است که، این که «لا تنقض الماء بالتغيّر» صحیح نیست به خاطر این که ماء موجود است. باز آن تقریب اوّلم برمی‌گردم. ماء موجود است. طهارت اثر ظاهرش نیست. ماء موجود اگر این اثر طهارت را نداشته باشد معدوم فرض نمی‌شود که. ولی اگر ماء را گفتیم رطوبت ندارد. فرض کنید می‌گوییم این نمک، شوری اثر نمک است. اگر بگوییم این نمک شور نیست، می‌گوییم نمک را از بین نبر. از بین نبر یعنی نمک را شوری‌اش را از بین نبر، اینجور نگو، نگو اصلاً شوری ندارد. یک شیءای را که، فرض کنید ما می‌گوییم که مثلاً زعفران عطرش اثر ظاهرش است. ما می‌گوییم که بابا این زعفران را در چایی نینداز، لا تنقض الزعفران به انداختن در چایی که مثلاً عطرش می‌پرد. می‌گوید زعفران را کنار مواد دیگر، این در عطاری‌ها شاید رفته باشید می‌گویند زعفران را کنار ادویه‌های دیگر نگذار، این زعفران را از بین می‌بری. از بین می‌بری زعفران واقعاً از بین می‌رود؟ نه، آن اثر ظاهری زعفران که عطرش است از بین می‌رود. اگر یک شیءای وجود داشته باشد ولی آن اثر ظاهری‌اش را نداشته باشد کأنّ موجود نیست. لا تنقض الماء بالتغیر، علتی که این عرفی نیست، آن این است که تغیّر طهارت آب را از بین می‌برد. طهارت آب ویژگی ذاتی، ویژگی اثر ظاهری آب که نیست. اثر ظاهر آب، آن دائمی بودن هم که می‌خواهم بگویم از باب اثر ظاهر است. ما اثر ظاهر شیء اگر از بین برود، شیء کأنّ نیست. اثر ظاهر شیء اگر موجود باشد کأنّ شیء موجود است، هر دو طرف. یک موقعی شیء موجود را ما به منزلۀ معدوم فرض می‌کنیم، به اعتبار این که این شیء موجود اثر ظاهری ندارد. یک موقعی شیء معدوم را به منزلۀ موجود فرض می‌کنیم به اعتبار این که ولو خودش نیست، اثرش هست، چون که گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از چه بجوییم از گلاب. این می‌گوید کأنّ الآن گلستان خراب نشده، چون گلستان اثرش چی است؟ آن بویش است و اینجا گلاب اثرش را دارد کأنّ گلستان خراب نشده. این تشبیه ادبی هست، وقتی یک شیءای اثر ظاهرش موجود باشد ولو خودش معدوم باشد کأنّ موجود است. وقتی یک شیءای خودش موجود باشد، ولی اثر ظاهر نداشته باشد کأنّ معدوم است. وجود شیء و عدم وجود شیء تنزیلاً و ادعاءً به وجود و عدم وجود اثر ظاهر شیء است. اثر ظاهر شیء اگر موجود باشد کأنّ شیء موجود است ولو واقعاً موجود نباشد. اثر شیء اگر معدوم باشد کأنّ شیء معدوم است ولو موجود باشد.

شاگرد: اثر ظاهری یقین طریقیت

استاد:اثر ظاهر یقین طریقیت است.

شاگرد: مبنای حاج شیخ همۀ اقسام

استاد: نه طریقیت، ولو به حیث طریقیت هست، آن حیث طریقیت باعث نمی‌شود آن احکام اثر ظاهر یقین باشد.

شاگرد: این احکام رفته روی طریقیت

استاد: ولو روی طریقیت رفته، ولی اثر ظاهر شیء نیست، این با هم منافات ندارد.

شاگرد: در موضوعی طریقی

استاد: در موضوع طریقی هم ولو به حیث طریقی است، ولی آن حیث طریقی باعث نمی‌شود آن آثار شرعیه‌ای که بر این شیء بار می‌شود، اثر متیقن نیست، اثر خود یقین از این حیث که واقع را نشان می‌دهد. اثر شیء از این حیث که واقع را نشان می‌دهد اثر ظاهر شیء نیست. نکتۀ قبلی این است.

شاگرد: استصحاب نمی‌خواهد که این اثر شرعی را مستقیم بگوید هست، می‌خواهد بگوید طریقیت هست.

استاد: نه، می‌خواهد بگوید از این جهت که اثر ظاهر است.

شاگرد: طریقیت ظاهر است

استاد: طریقیت یعنی چی؟ طریقیت معنا کنم. یعنی متیقن اینجا موجود است. اثر ظاهر یعنی این. یعنی مکشوف بودن متیقن در اینجا.

شاگرد: در تمام اقسام قطع این مکشوف بودن متیقن است که. مکشوف بودن متیقن دیگر.

استاد: این اثر مکشوف بودن متیقن نیست. اثر کاشفیت این هست. اثر کاشفیت غیر از مکشوف بودن است.

شاگرد: اثر متیقن است نه اثر مکشوف بودنش است، اثر خود متیقن است

استاد: همان ذات متیقن، بحث من همین است. یقین اثر ظاهرش این است که شما اینجا متیقن هم حضور دارد، حضور المتیقن اثر ظاهری است.

شاگرد: اثرش طریقیتش است

استاد: نه، حضور متیقن است. بحث من همین است. اثر الیقین حضور المتیقن است، نه طریقیت به معنای حرفی خودش. یعنی ما وقتی یقین داریم آن متیقن را اینجا موجود می‌بینیم. موجود بودن متیقن اثر یقین است، اثر ظاهری یقین است. موجود بودن متیقن این اثر یقین است. این موجود بودن متیقن در یقین‌های موضوعی نیست، ولو از جهت حیث کاشفیت باشد.

شاگرد: روی مبنای شما مرحلۀ فعلیت یقین درش موضوعیت دارد نه طریقیت

استاد: نه بحث ما اصلاً، ببینید بحث ما این هست که اصلاً آن چیزی که آن دلیل مستقیم به آن ناظر هست، بگو متیقن موجود است. بگو متیقن موجود است یعنی احکام وجود متیقن را بار کن

شاگرد: ولو این که خودش هم نباشد

استاد: ولو خودش هم نباشد، یعنی بحث ما این هست، لا تنقض الیقین بالشک می‌گوید بگو متیقن موجود است. أُحکم بأنّ المتیقن موجود. یعنی ما همان مطلب مرحوم شیخ را به یک معنا می‌پذیریم که اینجا می‌خواهد حکم بکند بر این که متیقن موجود است ولی نه این که لحن شیخ این هست که اینجا مجاز در کلمه است یا مجاز در حذف است، امثال اینها. حالا مجاز در حذف عیب ندارد احکام الیقین را به یک معنایی از معانی مجاز در حذف را بگوییم. ولی ما می‌خواهیم بگوییم ادلۀ استصحاب می‌گوید أُحکم بأن المتیقن موجود عند الشک. خلاصۀ عرض ما این هست، وقتی حکم می‌کنید متیقن موجود هست همۀ احکام متیقن بار می‌شود. آن خودش مقدمه است برای این که احکام متیقن بار بشود.

شاگرد: فرض کن علم داری که متیقن موجود است.

استاد: یعنی علم اثرش این است، وقتی شما علم که دارید، علم باعث می‌شود که شما متیقن را موجود ببینید در افق. می‌گوید این که علم اثرش این است که متیقن را موجود می‌بینید این را در ظرف شک هم چیز کنید.

شاگرد: من وقتی متیقن را موجود می‌بینم به سمتش تحریک می‌شوم این علم

استاد: به تحریک‌هایش کار ندارم، آنهایش حالا یک مراحل دیگری است. اصلاً آن دقت عقلی‌اش است که علم من را تحریک می‌کند.

شاگرد: اصلاً عرف می‌گوید

استاد: نه، عرف می‌گوید آن شیر من را تحریک کرد. توجه ندارد که. یعنی اینقدر بین یقین و متیقن وحدت هست کأنّ یقین را نمی‌بیند. می‌گوید من از شیر ترسیدم. در حالی که از شیر نترسیدی، از یقین به شیر ترسیدی. می‌گوید شیر من را ترساند، کأنّ آن یقین به شیر بودن اینقدر چیز می‌کند که چیزی جز شیر اینجا نمی‌بیند، یقین را نمی‌بیند. این است که محرکیت ولو بالدقة العقلیة اثر یقین است، همینجور هم هست. ولی عرف کأنّ آن را اثر متیقن می‌بیند. و این است که تنجیز و تعذیر را آقای صدر اثر متیقن قرار داده است نه اثر یقین به یک معنا درست است. تنجیز و تعذیر بالدقة العقلیة اثر یقین است. ولی عرف کأنّ او را اثر متیقن می‌بیند.

شاگرد: همین فرمایش شما در آن بحث‌ها نمی‌گفت، اینجا می‌گفتید اگر یقین در موضوع اخذ شد، محمولش را نگاه می‌کنیم اگر محمولش از آن چیزهایی است که درش علم دخالت دارد مثلاً ففربت منه، از آن محمول‌ها، اینجا وجهی ندارد ما حمل بر طریقیت کنیم. حرف آقای خویی همینجوری رد می‌کردید دیگر. الآن می‌فرمایید

استاد: نه، این با آن فرق دارد. این بحث سر این هست که اینجا یقینی هست که موجود نیست، ما می‌خواهیم بگوییم این یقینی که موجود نیست به چه اعتبار؟ آن بحث آنجا

شاگرد: منظور ما لا تنقض است اینجا

استاد: نه، بحث محمول، اصلاً به آن بحث‌ها هیچ ارتباطی ندارد. آن بحث‌ها را با همدیگر قاتی نکنید.

شاگرد: این فرمایش شما ثمره هم دارد؟

استاد: طبیعتاً همین دیگر، نتیجه‌اش بحث این می‌شود که استصحاب جایگزین قطع موضوعی نمی‌شود دیگر، فقط استصحاب قطع طریقی را شامل می‌شود. حالا اینها را ملاحظه بفرمایید ما ادامۀ فرمایشات آقای صدر را. من تصور می‌کنم که ظهور عرفی دلیل همچنان که آقای صدر، یعنی اصل مبنای آقای صدر را ما می‌پذیریم که استصحاب فقط جانشین قطع طریقی می‌شود، قطع موضوعی را شامل نمی‌شود. ولی نه به بیانی که ایشان این بیان را مطرح می‌کنند و آن نقض‌هایی هم که یک نوع مطالب دیگری را هم دارند که عرفاً نقض به آنها تعلق می‌گیرد همۀ اینها درست است. ولی تحلیلش این مطلبی هست که من عرض می‌کنم. حالا ادامۀ ایشان یک تقریب دوم و سومی دارد، آن تقریبات را ما صحبت می‌کنیم. به خصوص در تقریب بعدی یک مطلبی آقای حائری در حاشیه دارد، احتمال زیاد می‌دهم این اشکال را من کردم چون خیلی به حرف‌های من نزدیک است. ایشان دارد مطالبی که ما سر درس گفتیم را دارد پاسخ می‌دهد. حالا آنها را هم بررسی بکنیم ببینیم آیا واقعاً درست هست، درست نیست. بحث بعدی وجه ثالثی که اینجا ایشان دنبال کردند آن وجه ثالث یک وجه خیلی، بحث‌های جالبی دارد، اشکالی که آقای صدر می‌کند و این است که صرفنظر از این بحث در جاهای دیگر هم آن نگاهی که در این بحث هست مفید هست. من البته وجه ثالث را ایشان با وجه اوّلی که ما عرض کردیم یک کاسه بحث کرده. من چون وجه اوّل را حذف کردم، وجه ثالث را با حذف ارتباطش با وجه اوّل بحث می‌کنیم. این است که کلام آقای صدر را جلسۀ بعد توضیح می‌دهم عین کلام آقای صدر نیست. ایشان وجه سوم و وجه اوّل را یک کاسه بحث کرده، فرق اوّل و سوم را بیان کرده من دیگر جوهرۀ کلام وجه ثالث را بیان می‌کنم بدون ارتباطش با وجه اوّل به دلیل حذف وجه اوّل در این جلسه.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان